

سلفی با مولانا

آیا شما به نظریه سفر در زمان اعتقاد دارید؟ و مثل استیون هاوکینگ معتقدید در یک نقطه زمان و مکان در هم آمیخته می شود یا نه؟ اینکه بشر بتواند طی پیشرفتهای تکنولوژیک با یک ابزار یا حتی کلیک ساده به گذشته یا آینده سفر کند.

نیمه های شب طبق معمول پیام های ارسالی دوستان را نگاه می کردم که هشدار قدیمی بودن نسخه روی گوشیم آمد. روی گزینه بروزرسانی کلیک کردم و بعد از دانلود نسخه جدید متوجه قابلیت های جدید در آن شدم از سر کنجکاوی روی گزینه travel in time کلیک کردم که دیدم فضای اطرافم دارد عوض می شود. خودم را میان کوچه قدیمی با خانه های کاهگلی دیدم. مات و مبهوت به آدمهایی که با کلاه و ردا و لباس های قدیمی از کنار می گذشتند نگاه می کردم. آنها هم همانقدر از دیدن من شگفت زده شده بودند. بله به گمانم به قرن ۶ و ۷ سفر کرده بودم!!! طولی نکشید عده ی زیادی اطرافم جمع شدند از همه همه و سرو صدا کمی ترسیده بودم. مردی که نگرانی را در چهره من می دید سعی کرد افراد رامتفرق کند. او کنارم آمد و همانطور که سرا پای مرا نگاه می کرد گفت: از کدام شهر آمده ای غریبه؟ گفتم تهران. با تعجب پرسید تهران دیگر کجاست؟ من که می دانستم قضیه چیست تلاشی برای جواب دادن نکردم. گفت با من بیا تا تو را نزد مولایم ببرم. گفتم مولات کیه؟ گفت خداوندگارم جلال الدین. وقتی نگاه پرسشگرم را دید گفت: او عارفیست فاضل و شاعری اندیشه ور. پشت سرش راه افتادم، به در خانه که رسیدیم کلون در را باز کرد و مرا به داخل هدایت کرد. وقتی از در سرسرا وارد شدم سه مرد را دیدم که یکی از آنها محاسن سفیدی داشت و دو مرد دیگر روبرویش نشسته بودند. مرد مرا به آنها معرفی کرد. اشک درچشمانم جمع شد و شوقی سرا پای وجودم را گرفتم. یاد کتابی که چند سال پیش راجع به مولانا و مریدانش حسام الدین چلبی و صلاح الدین زریںکوب خوانده بودم افتادم. هول و دستپاچه گفتم می دانم او کیست مثنوی معنوی را خوانده ام، حتی یک نسخه از آن را روی گوشیم دارم. او با نگاه نافذش موشکافانه به من نگاه می کرد. وقتی دیدم حرفهایم برایشان باورپذیر نیست دوربین جلوی گوشیم را تنظیم کردم و شروع کردم به سلفی گرفتن با آنها. ولی انگار باعث آزارشان شده بودم. پرسید چکار میکنم؟ و من ناامیدانه سعی میکردم در مورد صفحه فیسبوک و اینستا برایشان توضیح دهم. گفتم عکسها را در صفحه میگذارم فالوور هایم لایک می کنند از نگاهشان فهمیدم حرفهایم برایشان نامانوس است گفتم در یک فضای گسترده عده ی زیادی با هم معاشرت و گفتگو می کنیم.

مولانای پیر عصایش را استوار کرد و دستی به محاسنش کشید و گفت: دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد به زیر آن درختی رو که او گلهای تر دارد در این بازار مکاران مرو هر سو جو بیکاران به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد

یادم آمد که همیشه در درس ادبیات ضعیف بودم خصوصا معنی ابیات. ولی وقتی نگاه شماطت بار پیر را بر خودم حس کردم سعی کردم فضا را تلطیف کنم گفتم آنطور که فکر می کند نیست. این فضا باعث می شود از نظرهای همدیگر آگاه شویم و حتی دیگران را با خود همراه کنیم. حتی «fan page» خودش را هم به او نشان دادم.

پیر درنگ کوتاهی کرد و سپس گفت:

نه هر کلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد

نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد

چراغ است این دل بیدار به زیر دامنش می دار

از این باد و هوا بگذر هوایش شور و شر دارد

دیدم بحث کردن واقعا فایده ای ندارد ولی خوشحال از اینکه چند عکس سلفی خوب گرفته ام روی گزینه Back کلیک کردم و دوباره به دنیای خودم بازگشتم.

شکوفه کریمی

دانشجوی ارشد مدیریت رسانه

باسمه تعالی

طلیعه سخن

ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ سوگند به قلم و آنچه می نگارند . و سلام بر علم و عالم و درود بر اندیشه و خرد، هموکه تعیین گر منزلت و کرامت انسانی است؛ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . و بلند مرتبه است کسی که به خدای یکتا ایمان آورد و مؤمن صاحب علم و دانش که از او برتر است. به راستی که گرمی باد تلاش همه کسانی که می کوشند تا دانش و اندوخته های علمی خود را نشر داده ، دریچه گفتگو را می گشایند، تا اندیشه های فراتری شکل بگیرد. طالبان دانش و دانش ورزان که در راه رسیدن به حقیقت گام بر می دارند و اینک می کوشند تا دانسته های خود را با دیگران به بحث و گفتگو بگذارند، با نشریه «بیان» همین دلنوشته و دستنوشته هایی که پیش روی شما است. صفحه ای برای طرح نظرات ، فرصتی برای بیان مطالبات ، زمینه ای برای فراگیری بهتر زیستن و بالاخره راهی برای تعامل و گفتگو به منظور رسیدن به حقیقت. پس سپاس همه دانش آموختگان تقدیم شما عزیزانی که این امکان را فراهم نموده اید تا با یکدیگر به تعامل بپردازیم . امکانی به نام نشریه دانشجویی با عنوان زیبای «بیان» این تلاش ارزشمند گوارای وجودتان.

اشرف بروجردی

معاون فرهنگی - اجتماعی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



محمد رسول الله به روایت مجید مجیدی

فیلم "محمد رسول الله" به کارگردانی مجید مجیدی، از کارگردانان بنام و بزرگ سینمای ایران، اولین اثر جدی ایرانی درباره پیامبر اکرم (ص) و یکی از بزرگترین و پرهزینه ترین فیلمهای تاریخ سینمای ایران است. گفتنی است از بین ده فیلم معرفی شده به جشنواره اسکار ۲۰۱۶ ، "محمد رسول الله" توانست به عنوان نماینده ایران انتخاب شود و سی و نهمین جشنواره جهانی فیلم مونترال نیز با این فیلم افتتاح می شود. تیم سازنده فیلم از چهره های مطرح و حرفه ای در سطح جهانی بهره برده است که برای نمونه می توان ویتوریو استرارو فیلمبردار و برنده سه جایزه اسکار و همچنین ای. آر. رحمان آهنگساز و برنده یک جایزه اسکار را نام برد. این فیلم پس از هفت سال تلاش بی وقفه، بالاخره اوایل شهریور امسال بر پرده نقره ای به اکران درآمد.

مجیدی در گفتگو با مطبوعات گفته است که ایده ساخت فیلم پس از توهین کاریکاتوریست دانمارکی به پیامبر در ذهنش شکل گرفته است. او بر این عقیده است که اعراب در نمایش چهره بحق و مناسب از اسلام موفق نبوده اند و یکی از مهمترین اهداف او و گروهش از ساخت چنین فیلمی ارائه قرائتی درست از اسلام بوده است. بیشتر قسمتهای فیلم پیش از تولد پیامبر تا ۱۲ سالگی ایشان را به تصویر می کشد. (به جز چند بخش کوتاه که بیش از ۵۰ سالگی پیامبر ص را نشان داده است) نمایش این برهه از زندگی پیامبر (ص) باعث می شود بیننده کودکی با معجزات و کرامات فراوان ببیند که هنوز نه به دنیای بزرگسالی پا گذاشته و نه مسئولیتی در قبال اعمال و گفتار خود در برابر دیگران دارد. به بیان دیگر تصمیمات، کرامات، شجاعتها، اعمال و در کل سیره عملی پیامبر را که بیشتر از معجزات کودکی ایشان مورد نیاز ذائقه حقیقت جوی جامعه اسلامی است، در سنین جوانی، میانسالی و کهنسالی آن حضرت می توان جستجو کرد.

این فیلم به دلیل استفاده از افراد خبره در تیم پشت صحنه، از نظر فنی از نقاط مثبت زیادی برخوردار است که پروژه ای اینچنین عظیم را از

سطح سینمای ایران بالاتر برده است. اما در بخش فیلمنامه و شخصیت پردازی اشکالات زیادی به کار مجید مجیدی و کامبوزیا پرتوی وارد است که سطح یک فیلم اپرتولید و جهانی را حتی به تولیدات متوسط داخلی تنزل می دهد. نبود انسجام در فیلمنامه و داستان واحدی که رویدادها را به هم وصل کند، باعث شده تا فیلم تبدیل به مجموعه ای از اپیزودهای نامرتبط شود که صرفا برای روایت رویدادها به کار گرفته شده اند. شخصیت ها نیز به خوبی پرداخته و معرفی نشده اند. برای مثال آمنه که شخصیتی کلیشه ای و فرشته گونه دارد که در بحرانی ترین و سخت ترین شرایط همچنان لیخند بر لب دارد. یا فردی یهودی به نام ساموئل که بیش از دو ساعت شخصیتی ضد اسلام و محمد دارد و با رفتاری وحشیانه در جستجوی پیامبر نوظهور است تا او را به قتل برساند. اما به ناگهان در پایان فیلم او را شخصی منصف و طرفدار پیامبر اسلام می یابیم بدون آنکه ادله های رایج در داستان پردازی و شخصیت پردازی رعایت شده باشد. اشکال دیگری که به فیلم وارد است نشان دادن معجزاتی از پیامبر است که ایشان را بیشتر موجودی ماورایی جلوه می دهد تا شخصیتی ملموس که بتوان از تدبیر و سیره زندگی اش اسوه ساخت. فیلم از نکات منفی و مثبت دیگری نیز برخوردار است که در اینجا مجال پرداخت به آن نیست. امید آنکه با داشتن نگاهی تیزبینانه به آثاری اینچنین بتوانیم شاهد پیشرفتهای فنی و محتوایی آثار بعدی باشیم که قابل معرفی در سطح جهانی نیز باشند.

بدریه جوکاری

دانشجوی ارشد مدیریت رسانه

جناب خان و زندگی روزمره!

عده ای برنامه ی خندوانه که سری دوم آن، قبل از آغاز ماه محرم تمام شد را برنامه ای طنز می دانند، عده ای آن را برنامه ای مثل شوهای تلویزیونی و عده ای آن را برنامه ای برای سرگرم کردن ساعت های فراغت بینندگان می دانند. اما می توان دیدی واقع گرایانه تر به این برنامه داشت. برنامه ای با بینندگان متفاوت از قشرهای مختلف سطح جامعه که هر کدام از فرهنگ متفاوتی برخوردارند. مخاطب آن یک قشر محدود و خاص نیست بلکه تقریباً از هر نوع تفکر و حزب و سن و جنس که در جامعه وجود دارد، عده ای حتماً بیننده آن بودند.

یکی از پایه های اصلی و بسیار مهم در موفقیت برنامه خندوانه وجود عروسکی به نام جناب خان است. عروسکی با زمینه ای برداشت شده از عروسک محبوب آقای همساده در مجموعه کلاه قرمزی و صد البته صدا پیشگی موفق و مشترک محمد بحرانی. شخصیتی که جناب خان در خندوانه به نمایش گذاشت را نمی توان فقط طنز و سرگرمی دانست. این شخصیت یک نفر است مثل تمام جوانان این سرزمین با همان مشکلات و دغدغه ها.

اینکه مقدمات ازدواجش مثل هزاران جوان دیگر فراهم نمی شود و هر بار یک سنگی سر راه این ازدواج قرار می گیرد و اینقدر تعداد این مشکلات زیاد است که گاهی می گوید: "من چهل ساله هر روز می روم خواستگاری!"

این حرف در ابتدا خنده دار است اما اگر از زاویه ای دیگر به آن نگاه کنیم می بینیم اطرافمان از این دست موارد کم نیست که به خاطر مشکلات و اختلافات خانواده ها و همچنین درگیری های مالی هزاران سنگ در سر راه ازدواجشان وجود دارد و باعث شده مثل جناب خان دچار این تاخیر طولانی در ازدواج شوند.

از طرفی دیگر جناب خان از آرزوهای بزرگ و گاهی دور از ذهن حرف می زند. مثلاً اینکه او خود را مالک باشگاه معروف پاریس ژرمن می داند. این یک رویا است اما از این دست رویاها را بسیاری از ما در زندگی روزمره مان داریم.

او خود را آشنا با هر شغل و کاری می داند ولی در اصل مهارت خاصی را ندارد. باز هم چیزی که در اطرافمان زیاد می بینیم آدم های پر مدعا و بدون هنر که البته جناب خان ادعای چیزی را لاقلاً نمی کند و فقط بلوف آن را می زند. در پس هر کدام از تکه های طنزش هزاران نکته از دل جامعه وجود دارد.

هر کدام از ما اگر به درون خود نگاه کنیم می بینیم ما هم یکی مثل او را در وجودمان داریم، حالا یکی از ما بیشتر و یکی کمتر. گاهی مثل او رویاپردازی می کنیم، گاهی مثل او بلوف می زنیم و در مسایلمان اغراق می کنیم، گاهی مثل او شکست خوردیم و ناراحتیم، گاهی آواز می خوانیم و هزاران کار روزمره دیگر. پس می توان این گونه هم نتیجه گرفت که علت موفقیت یا بهتر بگویم دیده شدن بسیار این شخصیت را جدا از طنز آن، این دانست که جناب خان به زندگی روزمره هر یک از ما شباهت بسیاری دارد.

امین رضانعلی

دانشجوی ارشد مدیریت رسانه



محرم میلیون ها و گاهی میلیاردها تومان هزینه کرد تا اکثراً به کسانی ندی داده شود که خود از پس مخارج روزانه خوراکشان برمی آیند؟! آیا نمی توان با هدایت درست این نذورات، همراه با جلوگیری از اسراف، هزینه ای اداره زندگی چندین خانوار را در طی چندین ماه و حتی یک سال تأمین کرد؟!

کاش محرم را با اعتماد به همدیگر با وحدت جمعی وبا یاد هم بودن زنده نگه داریم نه با اینکه در محرم کدام هیئت برویم که بیشتر هزینه پخش صوتی کرده و فلان مداح را آورده است. کاش می شد به جای شعار، به شعور می پرداختیم. کاش در محرم نذر می کردیم که چند نفر را از تاریکی جهل به روشنایی معرفت هم مسیر شویم یا نه اصلاً برای خودمان نذر می کردیم که محرم هرسال از کلاس درس اخلاق و زندگی امام حسین واحدی را پاس کنیم و تا محرم آینده به دیگران هم با عمل به آموخته همامان همان رایاد بدهیم. کاش محرم را، با حیا و نجابت ظاهری و باطنی زینب به یادآوریم نه با لباس سیاه فلان جنس اعلای زن همسایه نه با آرایش مدل محرم!

محرم که می گویم به متن بپردازیم نه به حاشیه! مگر نه اینکه امام خمینی گفته است این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است به نظر می رسد باید از نو طرحی دراندازیم تا خدای نکرده با پرداختن به ظواهر و پراکنده گویی و شعارها و دامن زدن به خرافات از متن اسلام که هدف قیام امام حسین بوده منحرف نشده و راه ورود دشمنان اسلامی را هموار نسازیم. خدا کند در کربلای زمان آنقدر ظرف یقین ایمانمان پر شده باشد که در مسیر حق گام برداریم نه در کجراهی ی کوفیان طمع کار سست ایمان.

فاطمه کبیر

دانشجوی ارشد پژوهش علوم اجتماعی

از تو به خود رسیدن

پلان یک: خارجی - شب - شهر - خیابان - یکی از شبهای دهه ای اول محرم

دسته های عزاداری حسینی - صدای طبل - نوحه خوانی به گوش می رسد. با پخش ندی میان عزاداران، سکوت شب برمی گردد، اما دوباره صدا شروع می شود - صدای طبل - نوحه خوانی می آید.

پلان دو: خارجی - نیمه ی شب - شهر - خیابان - همان شب ظروف یکبار مصرف آتش، شله زرد، خورشت و ... در کنار جداول خیابان و جوی آب و منازل مسکونی به چشم می خورد. گاهی حتی ظرف پراز غذا هم رها شده است.

پلان سه: خارجی - شهر - خیابان - روز بعد از عزاداری های دهه اول محرم

دختری ۸-۹ ساله کنار خیابان در سرمای پاییزی - آلودگی هوا - در شلوغی خیابان جلوی رهگذران چمباتمه زده و دست فروشی می کند. پسری ۹-۱۰ ساله داخل اتوبوس برای فروش بسته ای آدامس التماس می کند به همان افرادی که دیشب در هیئت عزاداری حسینی ندی می دادند و سینه می زدند!

این روزها زیاد شنیده ایم از این حرفها که می توان به جای نذرهای تکراری و اغلب خوردنی کارهای دیگری کرد و همچنین زیاد شنیده ایم که "نه این حرفها چیست بگذارید مردم هرانگونه دوست دارند ابراز ارادت کنند".

اما بیاید چشمها را بشویم و جور دیگر ببینیم. چرا باید در دهه اول

هنر حل مساله

اتوبوس های خط میدان ولیعصر - پیروزان تقریباً هر بیست دقیقه یکبار سرویس دارند. البته گاهی این زمان، بیشتر هم طول می کشد. اگر ساعت ۱۰ کلاس داشته باشی باید طوری برنامه ریزی کنی که به سرویس ۹:۲۰ برسی. حال اگر کلاس ۸ شروع شود که این برنامه ریزی سخت تر و فشرده تر خواهد شد.

رسیدن به موقع به کلاس همیشه یک مساله است. یکی از بیشمار مسائلی که در هر روز با آنها زندگی می کنیم. از نظر گلاور مساله زمانی ایجاد می شود که بین حالت فعلی و حالت دلخواه ما فاصله ای ایجاد شود و ما برای برداشتن این مانع، راه حل فوری در دست نداشته باشیم. توانایی حل مساله ای عمومی از مهم ترین مهارت هایی است که هیچگاه به ما آموخته نمی شود! همه ی آن چیزی که در مدرسه می آموزیم (به نظر می رسد که بیشترین سهم آموزش چه از نظر کیفی و چه کمی در ید قدرتمند مدرسه است، من خودم بعد از دوره ی لیسانس احساس

مجهول ایکس در یک معادله ی تک مجهولی از درجه ی یک، مساله ای خوب تعریف شده است. این مساله تنها یک جواب دارد، یک جواب مشخص. و الگوریتم از پیش تعیین شده ای نیز برای رسیدن به جواب در دست حلال مساله است. اما مساله ای نوشتن یک مقاله برای مجله ی پژوهشگاه یک مساله ای بدتعریف شده است زیرا نوشتن یعنی کشف مفاهیم و واژه هایی که از قبل برای خود نویسنده نیز آشکار نیست. در شماره ی بعد بیشتر در این باره خواهیم گفت.

ادامه دارد...

صبا عنایتی

دانشجوی ارشد زبان شناسی

فراخوان

دانشجویان علاقمند به همکاری با نشریه بیان می توانند از طرق ذیل تماس بگیرند:
تلفن تماس معاونت فرهنگی - اجتماعی: ۸۸۰۳۶۳۲۰
ایمیل سردبیر: shokoufe90@yahoo.com

می کردم که از اطلاعاتم کاسته شده است!) توانایی حل مسائل در حوزه های خاص درسی مثل ریاضیات است. اضافه بر این، همان توانایی حل مسائل ریاضی هم فقط درد مسائل درون - ریاضیاتی را دوا می کند و انتگرال های دوگانه و سه گانه هیچ جای زندگی انگار به کار نمی آیند.

گشتالتی ها از اولین روان شناسانی بودند که نخستین پژوهش ها را در زمینه ی حل مساله انجام دادند. از منظر آنها حل مساله استفاده از تجربیات گذشته برای پیروز شدن بر موقعیت کنونی است.

نیوئل و سایمون از دانشمندان حوزه ی رایانه بودند که گام های بسیار مهمی را در این زمینه برداشتند. هرچند تمرکز شان بر حل مساله در ماشین بود اما روش های پیشنهادی آنها قابلیت بسط دادن به حوزه ی انسانی را نیز داشت. در نظریه ی آنها به فهم افراد از مساله تاکید می شد و تحلیل وسیله - هدف و خرد کردن مساله به مسائل ریزتر از دستاوردهای آنها است.

در یک تقسیم بندی اولیه می توان مسائل را به دو دسته ی مسائل خوب تعریف شده و بدتعریف شده تقسیم کرد. مساله ی پیدا کردن